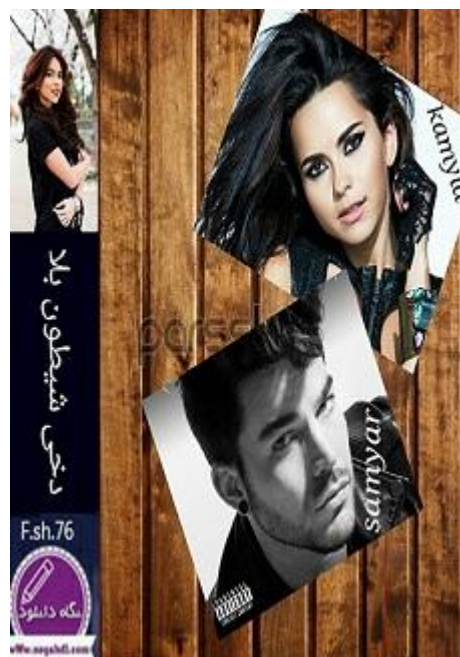


داستان دخی شیطون بلا | کامیلا کاربر انجمن نگاه دانلود



برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

این کتاب در سایت نگاه دانلود آماده شده است

[www.negahdl.com](http://www.negahdl.com)

نام داستان: دخی شیطون بلا

نویسنده: کامیلا کاربر انجمن نگاه دانلود

موضوع: عاشقانه, طنز, کلکلی.

مقدمه: زندگی حکمت اوست

زندگی دفتري از خاطرهاست

چند برگی را تو ورق خواهی زد

ما بقی را قسمت

(بسم الله رحمان رحیم)

زندگی حکمت است

زندگی دفتری از خاطرهاست

چند برگی را تو خواهی زد

ما بقی را قسمت.

با صدای زنگ گوشیم از خواب پریدم ؛ دستمو به سمت صدا بردم ، جواب دادم و بروی ایفون گذاشتمش .

صدا-جییییییغ تو هنوز خوابی دختر پاشووو.

از صدای جیغ جیغوش فهمیدم سالی (دوست صمیمیم ساحل) هستش

من-ایییی گوشم بیدار شدم باوااااا مگه کسی در برابر جیغ های تو میتونه خواب بمونه.

سالی-امروز دانشگاه داریااا. اونم باکی!؟

من-من چ میدونم اول صبی بیدارم کردی بیست سالیه .

سالی-با احمدی احممدی میدونی یعنی چی؟؟

من با گفتن اسم احمدی از جا پریدمو تلفنم روی زمین شوت شد و تمام جزییاتش (باتری.سیمکارت.رم و...

(ریختن بیرون گوشی نازمو برداشتمو پرتش کردم رو تختم .

رفتم د\*\*س\*ت\*\*ش\*\*و\*\*ر\*ی و بعد از مدت خیلی کوتاهی بیرون زدم کلا که من ک ارایش نمیکنم پیش به سوی

مرحله ی حساس و دشوار دخترانه...

(لباس انتخاب کردن) یه شلوار سورمه ایی ,یه مانتو سفید با طرح های سورمه ایی , یک جفت کفش اسپرت سفید

,شال سورمه ایی و کوله سفیدم هم برداشتم.

از پله های مارپیچی خونمون سر خوردم پایین .

خونه ی ما دوبلکس هستش و سه اتاق خواب داره . اتاق من بالا هستش و درش کرمیه. دکوراسیون اتاقم قهوه

ای و کرم هستش و اتاق کوری (داداش بنده که اسمش کوهیار هستش ولی من بهش میگم کوهی) جفت اتاق منه

دکوراسیون اتاقش ام مشکی و سفید هستش . اون یکی اتاق هم اتاق مامی و بابام هستش که دکوراش سفیده.

یه حیاط دلباز هم داره ک من عاشقشم. (بگذریم من دیرم شده بعدا کامل توضیح میدم)

رفتم تو پذیرایی و با مامی و بابا برخورد کردم.

سلام بابا جونم. سلام مامی خانوم خوبی؟؟(من خیلی خانواده ام رو دوست دارم)

مامی-سلام و کوفت بشین صبحانه بخور بعد برو

تا خواستم جواب بدم بابا ی گلم حرف منو زد

بابا گلم-سلام دختر عزیزم . سارا خانوم بذار بره دیرش شده بعد داخل دانشگاهش یه چیزی میخوره.

مامی- تو هم فقط طرف اون باش هاااا. کامیلا (من) رفتی غذا تو درست میخور یاااا.

اخه من خیلی وقت ها فست فود میگیرم.

من-باشه مامی. خدافس همگی.

من خواستم برم که یکی از پشت سر کولم رو گرفت و با صدای بلند گفت:

صدای بلند - کجا؟ کجا؟ خانوم خانوما

از صدایش فهمیدم کوری هستش

من-ولم کن کوری دورم شده میخوام برم دانشگاه.

کوری: تو ک ماشین نداری باچی میری بذار برسونمت.

من-ن کوری جون سالی منتظرمه با ماشین اون میرم.

کوری-هر جور راحتی بای بای.

من-خدافس.

از خونه با دو زدم بیرون و سوار بی ام سالی شدم.

من-بدو بریم دیر شده.

ساحل: سلام کن اول

من-سلام

بدون حرف پاشو گذاشت رو گاز و با سرعت حرکت کردیم و دو دقیقه ای رسیدیم

ساحل-بریز پایین

من-باشه بدو بریم که الان میکشمون

ساحل-باشه

با دو رفتیم تو دانشگاه هیشکی تو حیاط دانشگاه نبود.

رفتیم تو سالن و رسیدیم به در کلاس.

ساحل-در بزن کامیلا من ک میترسم ازش.

من-باشه

در کلاس رو زدم و صدای استاد از تو کلاس در آمد و گفت-

استاد-بفرماید تو

من رفتم داخل و ساحل هم مثل جوجه اردک پشت سر راه افتاد

ما-سلام روزتون بخیر

استاد-سلام روز شما هم خوش . شما چرا انقدر دور آمدید، ساعت 7:11 دقیقه است و شما باید هفت اینجا بودید .

الان هم باید برید بیرون و هیچ استثنای و هیچ دلیلی قابل قبول نیست. فهمیدید.

من-بله استاد فهمیدیم ولی خودتون بیشتر مواقع بیشتر نیم ساعت تاخیر دارید پس ما فقط یه بار دیر کردیم

پس نمی تونید ما رو بیرون کنید.

سالی نشگونی از بازوم گرفت و اروم گفت :

سالی-خفه میخوای این اخر ترمی اخراج بشی هاا

من ک سر بازوم حساس بودم یه خودم قول دادم ک یه نقشه ای براش بکشم تا اون یاد نگیره منو نیشگون بگیره

. استاد ک از حرفی ک من بش زده بودم داشت از گوشش دود میزد بیرون با صدای عصبی گفت:

استاد-بیاین تو

من -باشه اوسی جون (اوسی چیه دختر بگو درست مثل ادم استاد-ولم کن وجی (وجدان))

استاد-لطفا سر کلاس من مسخره بازی رو بزارید کنار.

و بعد این حرف منتظر جواب من نشد و ادامه ی درس رو داد

بعد کلاس داشتم از گرسنگی هلاک میشدم سالی رفته بود که ساندویچ کالباس بگیره ک بخوریم، یه دفعه یه صدا

آمد که گفت:

صدا-نگا قیافه رو اخخخخ

نگاهی به پشت سرم کردم دیدم علی هستش

(یکی از هم دانشگاہیای منه ک خیلی ازش بدم میاد و خیلی پاپیچم میشه)

من-برو گمشو



سامیار انگار کارم یادش امد و دادش بم گفت:

سامیار-بزن بدو ک کارت دارررم

من-ولی من کاری بات ندارم

سامیار-اینو باید قبل کاری ک کردی حدس میزدی وقتی دست رو دوستم بلند کنی با کی طرفییی

من-جمع کن بساتو برو بینیم بابا فک کرده کیه

سامیار با یه نیشخند مزخرف جوابمو داد کرمو ب دستم زدم و خواستم برم ک گفت :

سامیار-بدمییینی خانوم کوچولو

من -تلافی میکنم اقا سامیار

رامو کشیدم و رفتم از دستش عصبی شده

بوم میومد کسی بهم بگه کوچولو .

ی یادم یهو امد به سالی گفته بودم بره تو ماشین تو پارکینگ دانشگاه منتظرم باشه . رفتم تو پارکینگ که یهو چشمم خورد ب بی ام سامیار ک برق میزد از تمیزی ی فکری ب سرم زد (تو دوباره کرمکه بدنت در حال بندری ر\*ق\*ص\*ی\*د\*ن\*ه -خخخ بله دیگه من همچین موجودیم کرم دارم-معلومه) رژمو در اوردم از کیفم و جلوی کاپوتش رو کاریکاتور سامیار رو کشیدم من از همون بچگی کاریکاتور کشیدنم عالی بود. خودشو تو یه پیراهن زنونه دنباله دار و داخل یه دستش پماد کشیدم که با اخمای تو هم داره به روبه روش نگاه میکنه و بالای کاریکاتور با رژم نوشتم قابلی نداشت امضا کامیلا جون. یه عکس توپ هم ازش گرفتم ک دیدم روی گوشیم چندتا میسکال از سالی هستش. زنگ زدم بهش

یه بوق دو بووق سه بووووق

جواب داد :

سالی -سلام ببخشید کامیلا مامانم زنگ زد کار مهمی داشت برای همین مجبور شدم برم میتونی خودت بیای!؟

من-میتونم پیام اشکالی ندارع شارژمو تموم کردی خدافس

سالی-خسیس خدافس

راه افتادم به سمت یه نیمکت نشستم و زنگ زدم کوری راه دیگه ایی نداشتم حوصله ی پیاده رفتن رو نداشتم راه هم زیاد بودو با تاکسی هم کوری اجازه نمیداد برم خونه پس فقط همین انتخاب مونده برام .

بوق بووق بووووق









من-سلام ب اهل خونه

همه یک صدا (بابا. مامان. کوری. سعادت خانوم)

همه-سلام کامیلا

سعادت خانوم خدمت کار خونمونه ک از وقتی من بچه بودم اینجا کار میکرد سعادت خانوم برای من مثل مادر دومم هستش.

کوری-امروز کلاس داری کامی

من-اگه کلاس داشتیم الان اینجا بودم خنگول خان

کوری-حالا ب اعصاب مسلط باش کامیون جان

وقتی میخواد حرص منو در بیاره میگه کامیون

من بدو کوری بدو دور کل خونه رو دویدم

کوری-غلط کردم شکر خوردم بسه دیگه نفس کم اوردم

من-تا تو باشی ب من نگی کامیون موش کور

خخخخ با خنده وارد سالن شدیم میز صبحانه آماده بود صندلیمو جلو کشیدم و نشستم نگاهی ب میز انداختم کلی غذا روش چیده بود.

نون سوخاری ها رو برداشتم و یک لیوان چایی برای خودم گرفتم و شروع کردم ب خوردن ☆☆☆☆☆☆☆

وقتی صبحانم تموم شد سرم رو بالاگرفتم و نگاهی به بقیه کردم دیدم دارن با تعجب به من نگاه میکنن

من-خو چیه گشتم بود

مامان-راستی انقد با تعجب نگاش می کنین انگار جرمی کرده بچم گرسنش بوده

و رو به من گفت:

مامان-بخور عزیزم بخور اینا رو ول کن ندیدن

کوری-اره مامان دیگه حالا صد تا عیب سر ما بذار. به منم بگو بخور صبحانه خوب منم گ\*ن\*ه دارررم

مامان-مگه بچه شدی ماشالله 26سالته دیگه

کوری-عه مامان یه جوری میگی انگار چقد پیرم خب کامیلا هم سه سال از من کوچیک تره.

من-داداشی گوگولی مگولی من بخور صبحانتو از دهن افتاد

کوری-تو مزه نریز بی مزه

من-کوهیار 2 ساله از تهران

کوری-کامیلا 90ساله از تهران

بابا-بسه دیگه بذارید ببینیم چی میخوریم

من-باشه باباجونم

کوری-خود شیرین

بابا-بسه کوهیار

کوری-باشه بابا همتون سمت کامیلا این من تنهام.

بعد کلی کل کل من بلند شدم و رفتم تو اتاقم و چند صفحه ایی رمان خوندم و رو کتاب خوابم برد ب کلی من

دختر خوابالو یی هستم ☆☆☆☆☆

بعد کلی خوابیدن بلند شدم از اتاق زدم بیرون دیدم ن مامان هستش ن بابا ن خانم سعادت

نگاهی کردم دیدم نینا (نامزد کوهیار) نشسته رو میل نشسته و کوری هم جفتشه بریم یکم کرم ریزی (مگه

مریضی دخی -چخبرا وجی نبودى راه افتادیا-رفته بودم مرخصی) کنیم خچخچخچخچ(خنده های شیطانی

مخصوص کامیلا) رفتم یواشکی نشستم پیش نینا و گفتم :

من:پخ

نینا یه متر پرید

من-مگه داشتید چیکار میکردید ک ترسیدی هان؟؟؟

نینا لب هاش گل انداخت اخى وقتى خجالت میکشه اینطوری میشه قیافه ی خیلی معصومی داره و خیلی خوشکل

و نازه ولی از من ک ناز تر نیست خخخ اعتماد به سقمم رو حال کنید خخخ

کوری:مگه فضولی؟

من-اهوم

و سرم رو بالا پایین کردم

کوری افتاد دنبالم و گفت :

کوری- تو باید ادب بشی!

من- نه کوری افرین قول میدم دختر خوبی باشم اصلا شامم چون دخی خوبیم بیرون بیرون خانومتتم خوشحال میشه مگه نه نینا

نینا- راستی کوهیار ببرمون بیرون برا شام

کوهیار- باشه عزیزم ولی چون خانومم گفت میبرمتون

من- ا خ چ دل و قلوه ایی ب هم میدن ایییییییییی

نینا- خودتم میبینم وقتی ازدواج کردی

من- باشه ببینند والا من از این لوس بازی بدم میاد

هممون زدیم زیر خنده

من- کوری ، مامی و ددی کجان؟؟

کوری- رفتن خونه آقای صادقی تازه نوه ش بدنیا امد

من- اهان. خب من برم حاضر شم

نینا- باشه عزیزم

رفتم تو اتاق لوازم مورد نیاز حمام روماده کردم و خودم پریدم تو حمام بعد 2ساعت زدم بیرون و رضایت دادم و با جیغ های نینا خخخ یعنی 1ساعت حموم بقیش اب بازی .لباسامو تو حمام پوشیدم اسپره ی بدنمو زدم وامدم بیرون از حمام دیدم وای بیرون حمام کلی اب ریخته روی موکت اتاقم همون موقعه کوری امد تو اتاق و گفت:  
کوری- بیا بریم دیگه..

ی دفعه چشمش خورد ب موکت اتاق و دادش رفت هوا

کوری-چی کار کردی کامیلا ببین موکت خیس خالیه مگه بچه ای سه ساعته ما رو معتل کردی میدونی ساعت چند هست اصلا ها!!!!

من خیلی ناراحت شدم از دستش اخه مگه چی شده بود فقط یه کم اب ریخته ک خشک میشه

من- اها ببخشید معتلتون کردم خب خودتون برین من طول میکشه آماده شدنم

کوری-ن بدو حاضر شو بریم

من-گفتم نمیام

کوری-هر جور راضی هستی ولی ما هم ک دیگه نمی‌ریم

من-میخوام تنها باشم برو بیرون

رفت و من گریه گرفته بودم تا حالا کسی ب من از گل نازک تر نگفته بود و بالاخره بغضم شکست و زدم زیر

گریه تا خوابم برد \*\*\*\*\*

صبح وقتی از خواب بیدار شدم دیدم کوهیار جفتم رو تخت نشسته بود و خوابیده بود معلوم بود خیلی پشیمون

بود تا خواستم بلند شم بیدار شد و اشک تو چشماش جمع شد و گفت:

کوهیار-خواهری لطفاً من رو ببخش عصبی بودم وقتی رفتی حمام بعد بهم زنگ زدن گفتن ک دوستم شهرام فوت

کرده منم خیلی ناراحت بودم میخواستم فقط سر یکی خودمو خالی کنم وقتی تو رو دیدم ک ابو باز گذاشتی

ریخته رو موکت دق دلیمو سر تو خالی کردم ببخش خواهری خواهش میکنم لطفاً غلط کردم شکر خوردم...

من داشتم گریه میکردم که یهو پریدم تو ب\*غ\*ل\*ش و اونم محکم ب\*غ\*ل\*م کرد

من-داداشی خیلی دوست دارم

کوری-منم همین طور خواهری

نینا امد تو و پرید بغل من و گفت:

نینا:منم دوستون دارم حالا بریم ک یه صبحانه ی خوشمزه خانم سعادت درست کرده مادر جون و پدر پایین

منتظرن بدو بریم .

من-باشه اجی نینا

نینا اشکامو پاک کرد و رفت

کوهیار-خواهری مسابقه بدیم تا میز صبحانه؟؟

من-اره داداشی بدو یک دو سه

کوهیار دوش خوب بود ولی دو ی من از همه بهتره.

پیشونیمو بوسید و شمارش معکوس رو گفت:

کوهیار-3.2.1. آتش

شروع کردیم دودیدن من از نرده سر خوردم پایین ولی اون از پله ها آمد من زرنگی کردم با سرعت وقتی از نرده پریدم پایین با دو رفتم سمت میز و طبق معمول من بردم خخخخخخ به نگاهی ب پشت سرم کردم دیدم داره نفس نفس میاد سمتم با دو رفتم پشت بابا قایم شدم دیدم داره میاد سمتم ک جیغ بنفشی کشیدم و گفتم:

من - سوسک جیییییییییییییییییییییی سوسک

و پریدم بالای صندلی (من میدونستم ک کوهیار هم از سوسک میترسه برای همین گفتم آخه من نقشه هام همیشه حساب شدن.) کوری هم پرید بالای صندلی و مثل دخترا جیغ میکشید. یهو خونه ترکید

بابا - خوب حالشو گرفتی کامیلا تا این باشه مثل پسرای اوا خواهری حرف نزنه والا

مامان - ای ذلیل بشی کامیلا ببین بچم سنگ کوب کرده بمیری کامیلا بمیری

کوری - درد بگیر می من برات دارم

من - الان ب بابا میگویم جریان دیروز رو ها

من - باب...

کوری: باشه خواهری عزیزم خوشکله من گوگولی مگولی من بذار خودمون اون موضوع رو حل کنیم

من - هر جور راحتی

بابا - کوهیار باز چ کردی هان

کوری نشگونی از دستم گرفت و گفت :

کوری - بابا خودت میدونی ک این کامیلا از خودش حرف در میاره ولش کن محلش نزار

من - بابا راستش قضیه از این قراره ک کوهیار میخواد ب من 200 هزار تومن پول بده

مگه نه کوهیار داداشی (داداشی رو ب یه طرز تحدید امیز گفتم چون خودش میدونه آگه بابا بفهمه زنده نمیزارش  
چخچخچخچخچخ)

بابا - افرین پسر گلم راس میگه کامیلا

اونم برای این ک لو ندلم سرشو تکون داد و با حرص بهم نگاه کرد

من - بابا تازه میخواد الان بم بدش مگه ن کوری برو پولامو بیار

کوری - درسته بابا راس میگه

رفت بالا و 200 تومن پول از تو کیف پولیش در آورد داد بم

من-اون 50 تومنيه ام بده

کوری-زیادیت میشه

من-تو نگران من نباش

کوری-من نگران نباشم کی نگران باشه

من-پس اگه نمیدی نده من چرا انژیمو مصرف کنم بابایی...

کوری زود پول رو بم داد و باچشماش برام خط و نشون کشید

وقتی 250 تومن رو ازش گرفتم رفتم تو اتاقم موهامو باز کردم و نشستم روی تخت و از زیر بالشتم کتاب رمانم رو

دراوردم و شروع کردم ب خوندن بعد دو ساعتی رمان خوندن گذاشتمش سر جاش و دراز کشیدم و به فکر فرو

رفتم ک یه دفعه گوشیم زنگ خورد

زییییییییینگ زینگگ..

دکمه ی سبز رو زدم و جواب دادم بدون این ک نگاهی ب مخاطبش بندازم.

من-الووو

صدای اشنا-سلام.

من-سلام خوبی

از صداش فهمیدم ک سالی هستش

سالی-کسی پیشته نمیتونی فهوش بدی ؟

من-نه خودم تنها تو اتاقم.

سالی-جای تعجب داره

من-بنال دیگه ببینم برا چی زنگ زدی

سالی-الان مطمئنم ک خودتی خخخ

من-درد خخخ

سالی-وای اگ بدونی چی شده

من-بنال دیگه تو هم اه رک حرفتو بزن

سالی نفسی عمیق کشید

سالی-علی آمده خواستگاریم و هفته ی دیگه نامزیمه

من-کدوم علی؟ چرا زود تر بهم نگفتی؟ کی امد؟ چی گفت؟ خانوادش خوب بودن؟ چرا ب من نمیگی میکشمت؟  
براجی....

سالی-وایسا الان توضیح میدم کجا با این عجله

من-بگو تند زود سریع

سالی-علی ک تو دانشگاه هم کلاسیمونه و تو ازش بدت میاد...

من-وای نگو کارم ساختس

سالی-چرا برای چی

ماجرا رو براش گفتم و کلی فوش شنوفتم

سالی-بکشمت رو شوهر من دست بلند میکنی مگه دستم بهت نرسهههههه میکشمت

من-برو بابا با اون شوهر مسخرت

سالی-حراست میگره چون خودت شوهر نداری خاک بر سر حسودت کنن خاک

من-برو گمشو تازه شوهر گیرش امده از ترشی ایی در امده یز میده واس من

سالی-من ک فعلا از ترشی ای در امدم تو باید ی فکری ب حال خودت بکنی والاخخخخ

من-درد خدافس

سالی-بای بد اخلاق

قطع کردم گوشی رو و پریدم تو حمام \*\*\*\*\*

حمومم ک تموم امدم بیرون تنم رو با حولم خوشک کردم و اسپره ی مخصوص بدنم رو زدم و رفتم در کمد رو باز  
کردم تا لباس انتخاب کنم

یه بلوز استین کوتاه ابی اسمونی و یه شلوار ابی نفتی در اوردم و موهامو بالا بستم

\*\*\*\*\*

بعد لباس پوشیدنم رفتم دم در اتاق کوهیار نگاهی ب داخل انداختم دیدم ک کوری مثل یه گوریل کل تختو  
گرفته و خوابه اروم اروم رفتم تو اتاقش اخه همیشه در اتاقش نیمه بازه رفتم پیش کمدش درشو باز کردم و لب



تابش رو برداشتم و تند از تو اتاقش زدم بیرون . رفتم تو اتاقم در هم بستم و قفل کردم لب تابش رو روی تختم گذاشتم و خودم هم نشستم روی تخت . روشنش کردم رفتم تو فایل عکسهای خودم و خودش رو پیدا کردم و شروع کردم ب عملی کردن نقشم (انقد عجول نباشید صبر کنید الان میفهمید دارم چ خنگی میزنم خچخچخچ) بعد انجام عملیات لازم لب تاب رو گذاشتم سر جاش و با خیال راحت خوابیدم  
\*\*\*\*\*

با دادهای ی نفر ک مطمئنم کوری هستش از خواب بیدار شدم

کوری-مااااااااااان ببین عکسامو چیکار کرده

مامان-از کجا میدونی کار کامیلاست

کوری-اچه چرا فقط عکسای خودش و خودم من ان شکلیم خدا یاااااا من رو از دست این دختر بکش

من بدو بدو امدم تو هال وگفتم :

من-عکس ب این قشنگی چشونه برو نشونشون بده ب نینا ببین اون نظرش چیه خچخخ

کوری-برو لهت میکنما ببین عکسامو چیکار کردی

اینو یخورده بلند گفت و منم گرفتمش دستم خچخچخچخچ

من-چرا میزنی دردم گرفت اخخ

مامان-ذلیل مرده چیکار دخترم داری بذار بابات بیاد من تکلیفمو با تو روشن میکنم مگه دو دونه عکس ارزش

داره دست رو خواهرت بلند میکنی .

اینو گفت و با جارو افتاد دنبالش تا بزنش نقشم گرفت اخ جونممم خچخخخ (من با لب تاب عکسهای کوری رو ک با من بودن روو براشون با فتوشاپ چشم و بینی گنده گذاشته بودم ک عصبانی بشه بابا و تنبیه بشه از اون ها ک یک ماه ب حرف من گوش کنه وگرن از لب تاب و کامپیوتر خبری نیست اون هم چون خیلی دوسشون داره ب حرف من گوش میده یو هاهاها خچخچخچخچ) \*\*\*\*\* و طبق معمول اونی شد ک من میخوام بابا تنبیهش کرد خچخچخچخچ امروز از اون روز دو روز میگذره ک سه روز دیگه میشه نامزدی سالی و من هنوز هیچ کاری نکردم و امروز قراره با سالی برم بازار خرید راستی اون روز دانشگاه هم سامیار خان نیومده بود و من هنوز رژم رو بدست نیوردم .

زیییییینگ زیییییینگ (دیگه فکر کنم صدای زنگ گوشیم رو شناسین خخخ)

من-الووو

سالی-ببخشید کامیلا من نمیتونم بات پیام برای خرید اخه امروز با علی قراره بریم تا ک تالار رو انتخاب کنیم

من-باشه اشکالی نداره ی روزه دیگه میرم

سالی-خب سامیار گفته ک خودش هم لباس نخریده با هم برین لباس بخرین خب....

من-برو بابا من عمرا اگه با اون جایی برم

سالی-بخدا اگه نرفتی ن من ن تو بعد چشمه مگه پسر ب این خوشتیپی تازه باید از خداتم باشه

من-فقط ب خاطر تو ولی کجاش اون پسره ی ایکبیری قشنگه اییی

سالی-ولی خدا وکیلی خوش تیپه و خوشکل و خوش صدا....

پریدم وسط حرفش

من-شوهر داریا خانم حجابت رو رعایت کن و انقد چش چرونی نکن تازشم خیلی زشته

سالی-ب خودم مربوطه تو هم برو با اون سلیقت

پس شیش آماده باش شمارتم داره خب تک میزنه

من-چی پس بگو کی شمارم رو بهش داده بود

سالی-گفت شمارشو بده منم دادم گفتم شاید از تو ترشی ایی دربیای خدافس

اینو گفت و قطع کرد بیشعور

ساعت الان 5 هستش پس وقت داریم پرواز کردم سمت حموم(از کی تا حالا تو دو نقش بازی میکنی-سلام کجا بودی و جی خبری ازت نبود تو هم هی ول بچرخ ها-سلام خوبی حالا اینا رو بخیال سوال رو با سوال جواب نمیدن ها-حالاتو هم انقدر ذربین نباش-باشه بدو برو حموم بعد ب بخدمون ادامه میدیم حالا تو دیرت نشه-باشه خدافس و جی) یه دوش نیم ساعته گرفتم پریدم بیرون سرعت رو حال میکنی خخ رفتم موها مو خوشک کردم و یه مانتوی کوتاه مشکی با شلوار لی پوشیدم و نشستم پشت میز ارایشم نمیدونم چرا ه\*و\*س ارایش کردم.

یه خط چشم پهن مشکی کشیدم با یه رژ لب صورتی کم رنگ چون پوستم صاف بود کرم و پودر احتیاج نداشتم از ارایش غلیظ هم بدم میومد برای همین ساده ام همیشه موهام هم فرق کج زدم و بالا بستم و شال مشکی ام هم زدم و کیف کج مشکی ام هم از تو کمدم در اوردم وانداختم روی شونم و د برو ک رفتیم . ساعت دقیقاً 6 بود سرعت عملم تو حلقتون خچخچ

داشتم از در خارج میشدم ک کوری گفت

کوری-کجا میری؟ با کی میری ک انقد تیپ کردی هان؟؟

من-با یکی از دوستانم میخوام برم برای جشن نامزدی سالی لباس بگیرم مشکلیه ایه

کوری-ن برو

کوری-راستی پول بات هست

من-اره تو کارت تم پول هست.

کوری-باشه پس بروبای

من-خدافس

از خونه زدم بیرون ک دیدم دم در ماشینش پارک هستش چ تیپیم کرده ناکس تیپش اسمیه

رفتم سوار ماشینش شدم

\*\*\*\*\*

سوار ماشینش شدم و سامی در حال ور رفتن با موهاش بود و هواسش ب من نبود ک وارد ماشین شدم و فکر میکنم اصلا متوجه نشده من امدم کرمک لوله ایم در حال ول خوردن بود چخچخچخ به به لامپ روشن بالای سرم روشن شد مثل این کارتون ها خخخ.

دستم رو برم سمت ظبط و روشنش کردم سامی هم به متر پرید و جا خورد من هم داشتم از شدت خنده خودم رو گاز میگرفتم اخه مگه جرات دارم صندلی رو گاز بگیرم بعد این بیاد بخورتم بکشتم(مگه سگه-شاید باشه تو از کجا میدونی هان-شاید) و بعد به اهنگی ک پخش میشد گوش کردم:

Gangnam style

استایلش گانگنامه

A girl who is warm and humanle during the day

دختری که کل روز عشوه میای

**A classy girl who know how to enjoy the freedom of a cup of coffee**

دختر باکلاسی که میدونه چه جوری از قهوه خوردن لذت ببره (راحت و آزاده)

**A girl whose heart gets hotter when night comes**

دختری که وقتی شب میرسه جذابتر میشه

**A girl with that kind of twist**

دختری که قر میده و راه میره

**I'm a guy**

من یه پسر

**A guy who is as warm as you during the day**

کسی که مثل تو کل روز جذابه

**A guy who one-shots his coffee before it even cools down**

کسی که قبل اینکه قهوه اش سرد بشه اونو میخوره

**A guy whose heart bursts when night comes**

پسری که وقتی شب میشه قلبش تند میزنه

**That kind of guy Beautiful, loveable**

از اون پسرای خوشگل و دوست داشتنی

**Yes you, hey, yes you, hey**

هی تو آره تو

**Beautiful, loveable**

تو که خوشگل و دوست داشتنی هستی

**Yes you, hey, yes you, hey**

هی تو آره تو

**Now let's go until the end**

بیا تا تهش بریم

**Oppa is Gangnam style , Gangnam style**

دوست پسرت بچه ی گانگنامه

**Oppa is Gangnam style , Gangnam style**

دوست پسرت بچه ی گانگنامه

**Oppa is Gangnam style**

دوست پسرت بچه ی گانگنامه

**Eh- S..... Lady, Oppa is Gangnam style**

هی خانوم خوشگله دوست پسرت بچه ی گانگنامه

**Eh- S..... Lady oh oh oh oh**

هی خانوم خوشگله

**A girl who looks quiet but plays when she plays**

دختری که ظاهرا ساکنه ولی باش بیفته شیطون میشه

**A girl who puts her hair down when the right time comes**

دختري که به موقع موهاشو میریزه رو شونه هاش

**A girl who covers herself but is more s.e.x.y than a girl who bares it all**

دختري که خودشو میپوشونه ولی بازم جذابتر از دختری دیگس

**A sensible girl like that**

دختري که منطقيه

**I'm a guy**

من یه پسر م

**A guy who seems calm but plays when he plays**

پسری که که ظاهرا ساکته ولی پاش بیفته شیطون همیشه

**A guy who goes completely crazy when the right time comes**

پسری که به موقع دیوونه بازی در میاره

**A guy who has bulging ideas rather than muscles**

پسری که به جای عضله ایده های باحال داره

**That kind of guy Beautiful, loveable**

از اون پسرای خوشگل و دوست داشتنی

**Yes you, hey, yes you, hey Beautiful, loveable**

هی تو آره تو که خوشگل و دوست داشتنی هستی

**Yes you, hey, yes you, hey**

هی تو آره تو

**Now let's go until the end**

بیا تا تهش بریم

**Oppa is Gangnam style , Gangnam style**

دوست پسرت بچه ی گانگنامه



**Oppa is Gangnam style , Gangnam style**

دوست پسر ت بچه ی گانگنامه

**Oppa is Gangnam style**

دوست پسر ت بچه ی گانگنامه

**Eh- S..... Lady, Oppa is Gangnam style**

هی خانوم خوشگله ددوست پسر ت بچه ی گانگنامه

**Eh- S.....Lady oh oh oh oh**

هی خانوم خوشگله

**On top of the running man is the flying man, baby baby**

بهتر از مرد دونده کسیه که پرواز میکنه عزیزم

**I'm a man who knows a thing or two**

من مردیم که از عهده هر کاری بر میام

**On top of the running man is the flying man, baby baby**

بهتر از مرد دونده کسیه که پرواز میکنه عزیزم

**I'm a man who knows a thing or two**

من مردیم که از عهده هر کاری بر میام

**You know what I'm saying**

می دونی که چی میگم

**Oppa is Gangnam style , Gangnam style**

دوست پسرت بچه ی گانگنامه

**Oppa is Gangnam style , Gangnam style**

دوست پسرت بچه ی گانگنامه

**Oppa is Gangnam style**

دوس پسرت بچه ی گانگنامه

(توی تموم مدت ک اهنگ پخش میشد من قر میدادم باش و میخوندم و حرکات موزون از خودم در میوردم)

### Eh- S..... Lady, Oppa is Gangnam style

هی خانوم خوشگله دوست پسرت بچه ی گانگنامه

### Eh- S..... Lady oh oh oh oh

هی خانوم خوشگله.

(گانگنام)

وقتی اهنگ تموم شد نگاهی بهش کردم ک دیدم داره با تعجب ب من نگاه میکنه ک یهو ترکید از خنده.

سامی- خیلی باحالی دختر

اینو گفت و دوباره زد زیر خنده

من- حرکت نمیکنیم

سامی- چرا حرکت هم میکنیم خخخخخ

من- کوفت مگه خودنمی ر\*ق\*ص\*ی

سامی- چرا می ر\*ق\*ص\*م ولی تو خیلی قشنگ و با حال می ر\*ق\*ص\*ی

من- خوشکل می ر\*ق\*ص\*م تا چشم از کاسه در بیاد

سامی- اعتماد ب سقف رو برم خخخخ

من- بدو بریم الان شب میشه دیگه مغازه ها میبندن بعدم همینیه ک هست

سامی پاشو رو گاز گذاشت و حرکت کرد و منم بدون توجه ب سامی فلشمو از تو کیفم در اوردم و وصلش کردم ب

ظبط و اهنگ مورد علاقم رو پلی کردم:

من عاقل نمیشم و تصمیمم عوض نمیشه از این عشق

تو هم مثل من باش

خوبه همین که کنارمی ندیدم شبیهت  
آیندم تضمینه کنارت چه عجیبه نگاهت  
چه رویایی میسازم با دستات  
چه شبهایی سرد میشه با نور چشمت

(سحر)

یکم، یکم نگاه کن به من به من  
دیوونه میشم، فریاد میزنم، پرواز میکنم  
یه دم یه دم، بس بود که عاشقت بشم  
درگیر توام تو رو هر ثانیه احساس میکنم

دوسم داره چه خوبه دنیا کنارت  
چه خوبه هستم تو قلبت  
چه خوبه امشب بوی عطرت  
بغلم کن، تا عاقل شم یه ذره  
عاشق تو الان دیوونه ی شهره

(سحر)

یکم، یکم نگاه کن به من به من  
دیوونه میشم، فریاد میزنم، پرواز میکنم  
یه دم یه دم، بس بود که عاشقت بشم  
درگیر توام تو رو هر ثانیه احساس میکنم

یهو دیدم اهنک قطع شد نگاهی کردم دیدم رسیدیم و سامی ماشین رو خاموش کرده

اگه خودش قطعش کرده بود خفش میکردم

در ماشین رو باز کردم و پیاده شدم و سامی هم ماشین رو پارک کرد و امد دنبالم و با هم قدم زنان وارد پاساژ شدیم رفتیم توی قسمت لباس های مجلسی زنونه داشتیم نگاهشون میکردیم ولی هیچ کدوم چشم من رو نمیگرفت ک یه دفعه دستمو گرفت و اوردم ب سمت ویتترین یک مغازه و دستش رو دراز کرد سمت یه لباس و ب اون اشاره کرد نگاهی به لباس انداختم ک چشمام برق زد خیلی خوشکل و شیک بود لباسی کوتاه تا سر زانو و اندامی و چسبون بود و یقه قایقی بود و رنگشم قرمز بود ک خیلی تو چشم بود و سر سینش سنگ کاری شده بود و کمر بند پاپیونی زیبایی هم داشت بلند گفتم:

من-این عالیه

سامی -اره بدو برو بپوشش

من-باشع

باهم وارد مغازه شدیم یه پسر جون بود اول سر تا پای من رو اسکن کرد اخخ چقدر این پسر ه\*ی\*ز\*ه بعد سنگینی نگاهش رو روی خودم حس کردم احساس میکردم ل\*خ\*ت هستم ک اینجوری ب من خیره شده بود سامیار ک متوجه ی نگاهش ب من شد گفت:

سامی-سلام اون لباس قرمزه رو لطفا ب من بدید تا نامزدم پرورش کنه

چییییییییییییییی گفت نامزدم حسابش رو میرسم

ولی ی حس خاصی بم دست داد با این حرفش

لباس رو ازش گرفت و من رفتم تو پرو

لباس رو با هزار سختی پوشیدم چون که پرو خیلی کوچیک بود و داشتم خفه میشدم توش

توی اینه نگاهی ب خودم کردم مهشر شده بودم ک یه دفعه در زده شد

درررر در در(ببخشید خواستم صداس طبیعی باشه خخخخخخ)

من -کیه

سامی-منم لباستو پوشیدی ببینمت

من-اره درو باز کن

سامی در رو باز کرد با دیدن من چشماش برق زد و رنگ خاصی ب خودش گرفت و گفت :

سامی-وای فوقلاده شدی خیلی بت میاد

دستم رو پشت گوشم بردم و موهام رو پشت گوشم انداختم

من-خوشکل بودم هوشکل تر شدم

سامی ادعای من رو درآورد و حرف من رو تکرار کرد مثل بچه ها خخخ

سامی-از خود راضی

من-اون لقب تو هستش

سامی-از کی تا حالا لقب تو ب من ارث رسیده

و کلی دعوا کردیم لباسمو گذاشتم توی مشمایی ک تو پرو بود و رفتم سمت پسره تا حساب کنم

پسره-خانم خوشکله شما نمیخواه پولی بدید اون ی هدیه از طرف منه عزیزم

منم ک فکر کرده از این دخترای اونجوری الان دو دستی قبول میکنم کادوشو رفتم جلو و با پاشنه ی کفشم یکی

رفتم روی پاش و گفتم:

من-گفتم چقدر همیشه فهمیدی؟!

پسره-عصبانیتت هم قشنگه

یه هو یه مشت امد درست تو صورتش

نگاه ب صاحب اون دست انداختم دیدم سامی جنتل من هستش خخخ

سامی-خانوم بت گفت چقدر همیشه گرفتی

پسر پولش رو گفت و سامی هم حساب کرد و رفتیم خریدای سامی هم کردیمو رفتیم داشتیم میرفتیم سمت

ماشین ک یهو گفت

سامی-بریم هایپر مارکت اینجا چیزای زیادی داره یه خرید کنیم

من هم ک از خدا خواسته

من-اره بریم

رفتیم تو و هایپر من تند رفتم سمت سبد ها یکی بر داشتیم و رفتیم به سمت و سامی هم رفت ی سمت من اون سبد رو پر کردم و رفتیم سمت صندوق حسابی نمیدونم چی چی خخخ خو چیه نمیدونم چیه سبد رو گذاشتم پیش خانومه و گفتم:

من-ببخشید این ها پیشتون باشه الان میام

رفتیم ی سبد دیگه برداشتم و شروع کردم پر کردنش سه تا نوتلا برداشتم ک یهو چشمم خورد ب سبک دو تا هم سبک برداشتم بچه هم خودتونید ک یهو چشمم خورد ب سامی تند تند رفتیم به همون صندوق نمیدونم چی چی و گفتم این ها رو حساب کنید بهتره زودی حسابشون کنه تا سامی نیومده داد و بیداد کنه

\*\*\*\*\*

ک به دفعه دیدم پشت سرم نازل شد وای دلم ریخت افتاد توی ش\*ر\*ت\*م

من-وای ترسیدم مگه مریضی

سامی-وای این همه خرید مال توعه؟؟

دوتامون اول حرفمون وای بود خخخخ

چقدر جالب

من-اره مگه چی شده حالا

سامی-هیچی فقط اون دو تا سبک ها نظرم رو جلب کردن

من-اون دوتا مال خودت و خودم

سامی-من؟

اینو ک گفت چشمات مثل دو تا گردو درشت شد و از کاسه زد بیرون

من-اره دیگه مگه تو کودک درون نداری!

سامی-دارم ولی اندازه ی کودک درون تو در حال جنب و جوش نیست

من-خب چند روز با من بگردی فعالیتش زیاد میشه خخخخ

سامی-واقعا همین طوره خخخخ

من-اره پس چی هر کی با من بگرده دیگه پیر نمیشه

سامی- مثلماً همین طوره

خانمی ک پشت میز بود گفت پول خریدتون میشه 99 تومن من پول رو از توی کیفم در اوردم تا خواستم بدم  
سامی گفت

سامی-لازم نکرده تو پول بدی تا وقتی من انجام

من ک از خدام بود

من-خب باشه حساب کن من رفتم تو ماشین بشینم تا بیای تا خواستم پام رو بیرون مغازه بذارم دیدم داره نم نم  
بارون میاد با دو رفتم سمت ماشین وقتی ب ماشین رسیدم تازه یادم امد سوئیچ ماشین دست سامی هستش ای  
وای من داره بارون هم تند میشه با دو داشتم میرفتم سمت مغازه ک یهو خوردم ب یه چیزی دیدم اون پسره ی  
هیزه ست خواستم از اون ورش رد شم ک دستمو گرفت

پسره-کجا کجا با این عجله خانوم خوشکله

ب حرفش توجهی نکردم چون میدونستم اگه بخوام باش دهن ب دهن بشم یه کاری دست خودم میدم برای  
همین رامو کشیدمو رفتم ک حس کردم یکی دنبالم افتاده(چیه انتظار دارید الان یه صحنه ی عاشقانه درست بشه  
نه بابا منو چ ب این کارا خخخخ) دیدم هنوز داره دنبالم میاد ک یهو برگشتم سمتش و باکیفم زدم تو کله  
من-برو ببینم هر چقدر چیزی بت نمیگم پرو تر میشی

ک یهو نگاهی ب قیافش کردم ای داد بی داد مداد پداد این ک سامیه پس پسره کوشش وای نکنه اونو خورده  
مگع اصلا سامی تو مغازه نبود نکنه جنی چیزیه وای یعنی میخواد بیاد تو جلدم?? (باز تو سرت ب سنگ خورده  
خب حتما کارش تموم شده امده دنبالت-هااا اممم شایدم ولی من ب جن بودنش یقین دارم -خدا شفات بده  
ایشالله-ایشالله)

سامی -ایبی سرم تو کیفیت چی گذاشتی ک انقدر سنگینه ایبیی کلم داغون شد باید دیمو بدی

من-ها تازه یادم امد من تو کیفم همیشه ی پاره اجر میزارم ک وقتی کسی مزاحمم شد بزنم ناقصش کنم

سامی -الان یعنی من مزاحمت شدم ایای؟؟!

من:پس فکر کردی مزاحمی؟ اگه این فکر رو کردی سخت در اشتباهی.

بعد دیدم قیافش مچاله شد

و رفت سمت ماشین

سامی-بیا بشین تو ماشین اگه نمیای خودم میرما

من رفتم تو ماشین نشستم جلو دیدم هنوز اخماش توهم هستش وای این چشمه مگه نظر من براش مهمه ک انقدر  
خودش رو ناراحت میکنه



داشتم ب بیرون پنجره نگاه میکردم بارون شدت گرفته بود و هوا سرد شده بود و تا خونه خیلی راه بود و دارم از گرسنگی میمیرم نگاهی ب سامی کردم

سامی-تا خونه ی شما خیلی راه هستش و الان دیگه دیر وقته و بارون خیلی تند شده میخوای وایسیم و غذا بخوریم!؟

انگار از نگاه همه ی افکارم رو خونده بود من که از خدام بود قبول کردم دستش رو سمت ضبط برد و روشنش کرد و ضبط شروع ب خوندن کرد:

عاشقتم من یه جور خاص

اونجوری ک تو دلت می خواست

کار دادی دستم ک همه میگن شدم بی هوش و هواس

"من تو رو دوست دارم تو دلم هر روز دارم

ثانیه ایی می شمارم همینه همینی ک هست" (سامیار با اهنگ بلند میخوند و ب من نگاه میکرد تو چشمش حس خاصی میدیدم)

عاشقی بیماریه از حالا گریه و زاریه دردیه تکراریه همینه همینی ک هست عاشقتم من مگه چیه هرچی از امروز تو بگیه گوش بده انگار دل ما دو تا صداشونم یکیه

"من تو رو دوست دارم تو دلم هر روز دارم ثانیه ایی می شمارم همینه همینی ک هست"

عاشقی بیماریه از حالا گریه و زاریه دردیه تکراریه همینه همینی ک هست (محمد علیزاده -همینه همینی ک هست)

رفتیم تو رستوران سامی پیتزا سفارش داد ولی من اب گوشت خو چیه گرسنمه از این فست فودها هم میلم نمیکشه بخورم الان والا همش فست فودی.

غذا ها رو آوردن و من هم دو لویی شروع ب خوردن کردم طوری ک سامی دست از غذا خوردن برداشته بود و داشت من رو با تعجب نگاه میکرد

من-خوچیه گشنمه

سامی-بخور بخور کاریت ندارم

بدبخت بیچاره هنگ کرده بود خخخخ

خب جای تعجب هم داره منی ک همش تو دانشگاه فست فودی میخوردم دارم اب گوشت میخورم اصلا بیشتر دخترها دوست ندارن و سوسولن اره دیگه همه ک مثل من نیستن.

سامی-بریم

من -ن کجا من هنوز گرسنمه

(مطمعا نی سیر مونی داری تو دختر -نع خخخ)

سامی-خب باشه

سامی دستشو بلند کرد و گارسون پیداش شد

گارسون-چی میل دارید؟؟

من-بستنی شکلاتی، کیک کاکائویی، اب پرتقال، ژله،اممم بذار یکم فکر کنم اها چتر بستنیم یادت نره  
یهو دیدم گارسون قرمز شده از شدت خنده و سامی هم داره قهقهه میزنه و کف زمین پهن شده و در حال مردنه...

بلند شد خودش رو جم و جور کرد

سامی-برای منم یه اب معدنی بیار

من-چرا مثل گودزیلا ها میخندیدی بوزینه خخخخخخ

سامی-پرو

من-خودتی اصلا هر چی بگی اینه(تو باز کودک درونت فعال شد یاد بچگیات افتادی-اره اخی من بچه ک بودم همش دست در دماغ بودم خخخخخخ-الشا-الهمچنین)

بعد چند دقیقه گارسون سفارش هامونو آورد اول از همه اب پرتقالم رو خوردم بعد نصف کمتر از کیک بعد ژله رو خوردم و بعد هم بستنیمو خوردم جاتون خالی خیلی خوشمزه بود ایشالله یه سری باهم بریم بخوریم ب حساب شما چخچخچخ خواستم کیک رو بخورم ک دیدم سامی داره ب کیک نگاه میکنه و چشماش برق میزنه نکنه میخواد کیکمو بخوره عمرا اگه بذارم

سامی -آخر اون کیک رو من میخوام

من-عمر!!!!من-عمر!!!!ات دهنی هستش تازشم

سامی-من از این سوسول بازی خوشم نیامد

کیک رو پایه حرکت برداشت داشت میبردش طرف دهنش ک ازش فایدمش

من-برو برا خودت بخر این مال خودمه نمیدم

سامی یه دفعه قیافشو مظلوم کرد و گفت :

سامی -نگا من چقدر مظلومم

من-اره طفلان مسلم خخخ

سامی با ترس ب پشت سرم اشاره کرد فکر کردم جنی چیزی دیده جیغ خفیفی کشیدم و کیک رو پرت کردم رو میز و خودم برگشتم پشت سرم رو نگاه کنم ک دیدم خالی بسته تا خواستم برگردم کیک رو بردارم دیدم خوردتش:')

من-ازت نمیگذرم ایشالله طاعون بگیری از گلوت پایین نره

چند ساعتی بود ب خونه برگشته بودم و بعد از بیست سوالی و سوال و جواب کردن های من توسط کوری جان عزیز ک تا این وقت شب کجا بودی، باکی رفتی، چی خوردی..... الانم مثل مرده متحرک پهن شدم روی تختم و تکون نمیخورم دلم گرفته نمی دونم برای چی دلم گریه میخواد فقط گریه کنم و تو هق هقام غرق شم دوست دارم جیغ بکشم و گریه کنم ب\*غ\*ل یکی و خودمو خالی کنم حالا هم زنگ زدم ب سالی بیاد امشب خونمون میخوام یه دل سیر گریه کنم ب\*غ\*ل\*ش من خیلی کم اینطوری میشم بیشتر به خاطر اینه که من یه اجی داشتم ک یک سال از من کوچک تر بود و توی یه تصادف وحشتناکی فوت شد و من هم توی ماشین بودم و پشت فرمون بودم و داشتیم از تهران میرفتیم کرج پیش دوستامون ولی موقع ی تصادف من از ماشین پرت شدم بیرون دقیقا 5 سال پیش برای همین ماشینمو فروختمش و دیگه رانندگی نکردم اسم خواهر من اسمش کارینا بود من همه ی خاطراتم با اون بود و وقتی ب یادش میوفتم دلم میگیره و گریه میخواد و وقتی این ها رو ب سالی گفتمسالی گفت ک قوی باشم و هیچ وقت نشکنم ولی من ضعیفم و بعضی وقتا یادش میوفتم و نمیتونم جلوی سیل اشکامو بگیرم دست خودم نیست ولی چیکار کنم کاری از دستم بر نییاد به جز گریه میدونم هم با گریه کردن برنمی گرده ولی من به جز گریه کردن کاردیگه ایی از دستم بر نییاد

حس کردم پای یکی روی صورتمه و موهام هم زیر سر یکی به نام سالی خیلی این بشر قلت میخوره اصلا مثل عقربه ی ساعت میمونه هی دور خودش دور میخوره پاشو از روی صورتم بلند کردم و بلند شدم داشتم موهامو شونه میکردم ک یادم افتاد دانشگاه دارم وایای دیروز و پریروز پنشنبه و جمعه بود ک نرفتم اصلا یادم نبود خدایا وای یه پروژه هم داشتم ک باید با ساحل انجامش میدادم حالا چ خاکی بر سرم بریزم دیشب انقدر گریه کردم هیچ چیزی یادم نمیومد.

یه لگد ب سالی زدم ک پرید و نشست اخه خیلی بد بیدارش کردم تقصیر خودشه ب من چه

من-سالی بیدار شو دانشگاه دیر شد ایشالله خودم قبر تو بشورم بلند شووووو



هم نیس پس حله انگار کامیلا خوابش میومد خخ یه فکری ب ذهنم افتاد یه نگاه ی مرموزی ب علی انداختم ک اونم گرفت هنوز نیومده بودن بشینن داشتن میومدن بشینن رو صندلی تا خواستن بشینن با یه حرکت صندلی ها رو از زیر پاشون کشیدیم و با مخ خوردن زمین هاهاها

کامیلا-مگه مریضی هااااا

من-تو کور هستی صندلیتو نمی بینی ب من چه

استاد دادی زد

استاد-چهار تا تون برید بیروووون

ما هم با رضایت کامل پاشیدیم زدیم بیرون

"کامیلا"

پسره ی چلغوز بی ادب بی تربیت(وقتی عصبی میشدم این دو کلمه رو ب کار میبرد خخ) بی تربیت بی ادب من یه حالی از تو یکی بگیرم این تلافی کار من بوده حتما ک انجام داده

رفتم سمت سامیار و یقشو گرفتم یکم پا بلندی کردم اخه از من قدش بلند تر بود

من-بچرخ تا بچرخیم زمین گرده سامیار خان

سامی-بی صبرانه منتظرم کامیلا خان

من از اونا جدا شدم و داشتم رامو میرفتم ک دیدم آقای رضایی (سرایدار دانشگامون)

داره یه سطل پر اب کف میبره تو حیاط من هم ک اون سطلو میخواستم

من-سلام آقای رضایی سطلو بدین ب من ببرمش

آقای رضایی ک انگار از خداهش بود

آقای رضایی-باشه دخترم خدا خیرت بده

من سطلو گرفتم و از شانس خوبم دیدم سامی داره میاد سمتم(فهمیدین میخوام چیکار کنم چخچخچخ) از

صداش فهمیدم نزدیکمه اخه من پشتم بهش بود و انگار نفهمیده بود ک من چی دسته

سامیار-کامیل....

بقیه ی حرفش رو نتونست بزنه چون سطل اب کف روش خالی شده بود چخچخچخ تا اون باشه سر به سر من نزاره

صورتش از عصبانیت سرخ شده بود سر تا پا خیس شده بود حقه مثل موش اب کشیده شده بود خیلی بانمک بود الان موهاش همش تو صورتش و چشم های سبز رنگش از عصبانیت و تعجب گرد شده بود لب هاشم از شدت عصبانیت گاز می گرفت

من ک فهمیدم وضعیت خطر یه در رفتم کاری به جز این از دستم بر نمیومد

سامیار"

از عصبانیت داشتم منفجر میشدم و می خواستم سر کامیلا رو از کلهش جدا کنم

من- این چه کاری بود ک کردی هاااااا

با پت پت گفت

کامیلا- تغ..ص..یر خو..دت ب...ود

انگار از دادی ک زدم ترسید وای چه ترسناک شدماااا جلد خالق

یه تاکسی گرفتم رفتم خونه اخه با این گندی ک این زد نمیتونستم برای کلاسای دیگم دانشگاه وایسم و تازه

سوار ماشینم نمیتونستم بشم اخه من حساسم سر ماشینم نمیخواستم کتیف شه

رسیدم خونه و پریدم تو حمام

"کامیلا"

1ساعتی میشد ک خونه رسیده بودم و به خودم قول داده بودم دیگه شیطون نباشم ولی اخه مگه میشه (باید بشه

بسره دیگه هی شیطنت- راستی یکم باید سنگین رنگین باشم) از اتاقم بیرون زدم با دیدن پله ها چشمم برق زد

نههههههههههه نباید سر بخورم

خانومانه از پله ها پایین امدم نگاهی ب خونه انداختم بابا سر کار بود مامی داخل اشپز خونه بود و داشت ناهار

میخورد پس کوری کوش

(کوری نهو کوهیار- اهوم باشه)

رفتم در اتاقش در زدم

کوری... نه کوهیار- بیا تو

رفتم تو با دیدن من چشاش چهار تا شد اخه من تا حالا در زدم مثل بلانسبت خری میپیریدم تو اتاقش

کوهیار - از کی تا حالا تو در میزنی؟؟

-سلام آقای برادر گرامی و محترم حالت خوبه خوشی بفرما پایین نهار بخور..... محترمانه بود آیا؟؟

-تو واقعا خودتی

دستش رو گذاشت روی پیشونیم تا ببینه تب دارم یا نه خخخ فک کرده مریضم

-بله خودمم

-عجیبه

-ایا چی عجیبه

-بیخیال

-باشه

-راشتی فردا عروسیه سالی هستش

-بله چطور

-همینجوری

-حالا ایا میای نهار

-اره

\*\*\*\*\*

بعد نهار رفتم یه دوش گرفتم و اب بازی کردم و لالا کردم

خووووووور پفففففف خووووووور پفففففف(چیه خو خوابه مگه شما نمیخوابین)

زییییییییینگ زییییییییینگ

دستم رو روی زنگ گذاشتم نه ببخشید گوشیم و جواب دادم

-بفرمایید

-برات دارم خانم نشونت میدم اب. کف رو سرم خالی میکنی

-مگه من مریضم این کار رو بکنم

-فعلا ک معلوم شده مریضی

- اصللا شما کی هستید

- هه حالا منو نمیشناسی سامیار م

وای گاوم زاید من خوابالو بودم نفهمیدم اینه

- پس اشتباه گرفتید من سامی نمیدونم چی چی نمیشناسم

بوق بوق بوق و قطعش کردم والا نمیخواستم بمیرم اخه من جونم کلی ارزو دارم

بلند شدم رفتم دست و صورتم رو شستم و مسواکم هم زدم و پریدم بیرون امروز عروسیه سالی هستش..... نه عروسیه ساحل هستش نگاهی ب ساعت کردم 1 ظهره خوب پس وقت دارم من باید 6 اونجا باشم ارایشگاه نمیرم ناسلامتی خودم یه پاره ارایشگرما

پریدم تو حموم یه 1 ساعت طول کشید و زدم بیرون با حوله تنیم ک تنم. بود زدم بیرون نشستم رو صندلی میز ارایشم موهامو از حوله بیرون اوردم و شروع کردم ب خشک کردم و صافه صافشون کردم و با ویو پایشونو فر کردم بالای بالا بستمشون و موهای جلوییم رو باز گذاشتم فرق کج زدم و نصفشونو گیس کردم و پشت گوشم با گیره سیاه وصل کردم و یه چند تارشونو باز گذاشتم نمیخواستم زیاد تجملاتی بشه میخواستم ساده باشه صورتم جوش و کک و مکی نداره برای همین پودر نزدم بهش یه رژ قرمز تیره زدم و سایه ی قرمز و مشکی و ریمل میشکی و در اخر مژه هامم مشکی کردم نگاهی ب خودم انداختم خیلی جذاب شده بودم لباس مورد نظرم رو پوشیدم کفش های پاشنه 10 سانتیمم پام کردم و خواستم برم از اتاق بیرون ک یادم افتاد عطر نزدم عطرمم زدم و کیف مشکیمم در دستم گرفتم و راه افتادم در اتاق رو باز کردم ک کوری... امم نه کوهیار با دیدن من سوت بلندی زد و گفت

- خوشکل خانم برسونمت

- بی مزه

نگاهی بهش انداختم وای داداشم چ تیپ دختر کشی زده کروات مشکی و کت و شلوار مشکی و یه گل رز داخل جیب کتشه

- خیلی خوش تیپ شدی

- ممنونم خواهری



رسیدیم ب تالار خیلی شیک بود باغ بزرگی داشت همین طور ک داشتیم این ور و انور رو دید میزدم چشمم خورد  
ب سامیار خیلی خوش تیپ شده بود خیییلی (خود تو جمع کن دختر-چشم) کت و شلوار سورمه ایی و کروات  
مشکیش خود نمایی میکرد

-سلام خوشمل خانم

-سلام خوبی

-اره خوبم

همه جمع شدن و دست زدم دیویدم سمت ماشین عروس خانم

بادیدنم اشک تو چشمات جمع شد و پرید تو بغلم

-ایشالله تا ترشی نشدی یکی بگیرت

-کوفت... اهم اهم یعنی خیلی خوشکل شدی ساحل

چشمات چهار تا شد

-ممنونم عزیزم

علی امد

-قیافه ها رو

-یه چیزی به شوهرت بگو ساحل

-یه چیزی علی

و دو تا شون ترکیدن از خنده یکی یکی مهمونا امدن و تبریک بشون گفتن ساحل عالی شده بود موهاش شینیون  
بود و ارایشش مهشرش کرده بود لباسش هم یقه قایقی بود و سفید مثل اکثر لباس عروسا

نگاه یه نفر رو روی خودم حس میکردم از اون محل خارج شدم داشتیم به سمت رختکن میرفتم ک پام سر خورد و  
شپرق خوردم زمین اوف من دست ب گل ب اب ندم نمیشینم سر جام هی داشتیم خودمو فوش میدادم ک دستی  
رو ب روم ظاهر شد با نگاه ب صاحب دست حس ارامشی بم دست داد و دستش رو گرفتم و بلند شدم دستش  
گرمای خاصی داشت

-خوبی؟؟

چشمات نگران بود و حس خاصی تو چشمت بود خیلی عجیب بود نتونستم ازش سر در بیارم

-بله خوبم

اهنگ ملایمی گذاشته شد و همه دو ب دو وسط رفتن و دنس رقصیدند

-با من دنس میرقصی؟؟ آیا؟!

تعجب کردم

-بله

باهم ب وسط رفتیم انقد قشنگ و حرفه ایی و هماهنگ میرقصیدیم ک وسط رو خالی کرد و دور ما دایره درست کردن و ب ما دو تا خیره شده بودند و پیچ پیچ میکردن من از خجالت اب شدم برای خودمم تعجب بود من و خجالت رقصمون ک تموم شد سامیار جلوی من زانو زد و حلقه ی انگشتر زیبایی از توی جعبه در آورد و گفت

-من این حلقه رو برای یه دخی دوست داشتنی آماده کرده بودم یه دخی شیطان ولی حالا رفتار اون دخی عوض شده من اون دخی رو با تموم شیطنت هاش دوس داشتم و عاشقش بودم حالا من ازت یه خواهش دارم من میخوام همون دخیه شیطان بلایی بشی ک بودی آیا قبول میکنی دخی و خانم شیطان بلای من بشی؟؟

قلبم از زدن ایستاده بود نمیدونستم دوسش دارم یا ن ولی ی حسی تو قلبم بم میگفت "دوسش داری" تو اون پسر رو دوس داری و من ب اون حسم حالا یقین دارم و با تموم وجود عاشق سامیم من خودمم اون دخیه شیطان بلا رو دوس دارم یعنی خانم سامیارو

-با اج..از..ه ی بز..رگ ترا ب..ع..ل..ه

همه با هم گفتن نشنیدیم

-بعللهههههههههههه

همه دست زدن سامی حلقه رو دستم کرد چشمش برق خاصی داشت بلند شد و نزدیکم شد اونقدری ک یه میلی متر فاصله داشتیم نفسم تو سینم حبس شده بود و اومد نزدیک و گونم رو ب\*و\*س کرد و گفت حالا شدی

"دخی شیطان بلا ی خودم"

"پایان"\*\*\*\*\*

منبع تایپ: <http://forum.negahdl.com/threads/106400/>

www.negahdl.com

نگاه دانلود مرجع دانلود رمان

در صورتی که مایل به همکاری با ما هستید و یا نویسنده هستید و میخواهید که رمانها یا شعرهایتان در قالب نرم افزار موبایل ساخته و منتشر شوند میتوانید به انجمن نگاه دانلود مراجعه کنید